

## نامه‌ای از سیمین بهبهانی

## به رضا براهنی

### رضا براهنی

عزیزم، امروز ۲۶ اگست و  
۴ شهریور ۷۸ است یکی دو  
ساعت پیش، علی مجله  
بایا را آورد، با مقاله و شعرهایت.

بی‌درنگ کنار میز نشستیم و چای را کنار

گذاشتیم. علی خواند و من شنیدم و تمام مدت گریه کردم. در برابرم

نشسته بودی با مهربانی‌هایت، شوخی‌هایت، ادا درآوردن‌هایت،  
شیطنت‌ها و نیش‌زدن‌های گاه‌به‌گاهت، طنزهای تلخ و شیرینت و یادهای  
سال‌ها آشنایی و هم‌دلی در سلامت و بیماری، زندان و آزادی، شادی و ناشادی  
و جوش و جلاهای جلسات مشورتی کانون بر سر یک واژه یا یک  
جمله و جان‌کندن‌ها مان برای به دست آوردن آزادی.

خیلی جایب در تهران خالی است، اگر چه دیگر نمی‌توانستی بمانی و به  
قول خودت «عادت این پشت سر نگه‌بیدن» هنوز هم نیفتاده از سرت و همان  
از پنجره «دیدن آن‌ها آن‌ها آن‌ها» وادارت کرد که ترک دیار کنی. راستی حالا  
تازه تازه من خوش خیال می‌فهمم چه جانی از چه مهلکه‌یی به در برده‌ایم و  
حیف از مختاری و پوینده.

هر جا هستی خوش باشی و خوش بنویسی. شعرت یکسره بی‌قراری و  
یکپارچه شرح هجران بود که با آشفتگی واژه‌ها و درهم ریختگی معیارهای  
زبانی و زیر و رو کردن ارکان جمله بیان می‌شد، تا از آن آشفتگی و ویرانی  
ساختار، این دغدغه‌دوری و اندوه هجران به وجود آید. العیاذ بالله من القیاس،  
یعنی: کن... فیکون.

نکته دیگر که می‌خواهم بگویم این که: «ایرانه خانم» چکیده و تقطیر  
شدهٔ آزاده خانم است، به این ترتیب که کل آزاده خانم را که سراسر استعاره و  
نماد است، باز به صورت استعاره و نمادی برگرفته از آن کل برگردانده‌ای. آزاده

خانم تعصیر شدهٔ مادرت، معشوقه،  
فرزندان، زیرزمینت (یعنی  
رُستگاہت)، زنت (یعنی کشتن‌گاهت)  
و مجموع همهٔ این‌ها (یعنی وطن)  
بود. «ایرانه خانم» تقطیر شدهٔ آن شراب،  
یعنی آزاده خانم است. و چه خوب وایه‌هایت  
با آوردن جای‌جای قافیه‌هایی با رُوی «ا»: زیبا، تنها،  
آن‌ها، دنیا... دردت را و اندوهت را به گوش می‌رساند، همانند  
وایه‌های «شور» و «دستی» از ورای قرن‌ها ستم‌پذیری در موسیقی غم‌آلودهٔ  
ما.

مدت‌هاست که می‌خواهم حس و درک خود را از آزاده خانم بنویسم و هنوز  
نتوانسته‌ام، باید رسوب کند. اگر زنده باشم خواهم نوشت. فعلاً از خواندن  
«ایرانه خانم» لذت بردم و یادت را زنده کردم با آن که خودت می‌دانی هنوز به  
تخریب معیارهای زبان و ترک عرف آن دست نیازیده‌ام و دست کم در کار خود  
رہیافت آن را جایز ندانسته‌ام. هر کسی را بهر کاری ساختند...

مقاله‌ات سرشار از تفکر و «چراجویی» و «چراگویی» ادبی بود. دربارهٔ  
چوبک حق مطلب را ادا کرده‌ای. تحلیل تو از زبان چندگانه و موافق حال  
شخصیت‌ها و مقایسهٔ آن با زبان هدایت به گمان من کاملاً درست است.  
همچنین خوشحالم که می‌بینم جایگاه سنگ صبور را در ادبیات معاصر با  
صراحت بیان می‌کنی و آن را هم ارج متفاوت بوف کور می‌شناسی. در کشور  
ما گاه تابوها را «جگرداری» باید بشکنند. نوشته‌هایت راهنمای خوبی می‌تواند  
باشد که از میان جوان‌ترها چند «متفاوت» با هدایت و چوبک در زمان حاضر  
پدید آید. به ساتاز سلام دارم. اسفندیار یقیناً حالا دبستانی می‌شود. اگر کاری  
در تهران داری که از عهدهٔ من و علی برمی‌آید بنویس. علی سلام مخصوص  
دارد.

با آرزوی همهٔ کامروایی‌ها - سیمین بهبهانی